

فصل‌نامه تحقیقات تعلیمی و غنایی زبان و ادب فارسی

دانشگاه آزاد اسلامی - واحد بوشهر

شماره پیاپی: سی‌ام - زمستان ۱۳۹۵

از صفحه ۱۱۳ تا ۱۳۲

بررسی نوستالژی عشق، هجران و حرمان در چهارپاره "قفل طلا"ی حمیدی شیرازی با تکیه بر عنصر تمثیل و شواهد تمثیلی*

غلامرضا حیاتی^۱

دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد تبریز، دانشگاه آزاد اسلامی، تبریز، ایران

علی دهقان^۲

دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد تبریز، دانشگاه آزاد اسلامی، تبریز، ایران

سید احمد حسینی کازرونی^۳

استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد بوشهر، دانشگاه آزاد اسلامی، بوشهر، ایران

چکیده

در بررسی‌های ادبی، نوستالژی به شیوه‌ای از نگارش گفته می‌شود که بر پایه آن، شاعر یا نویسنده در سروده‌ها یا نوشته‌های خویش، گذشته‌ای را که در نظر دارد یا سرزمینی که یادهايش را در دل دارد، حسرت‌آمیزانه و درد آلود ترسیم می‌کند و به قلم می‌کشد. حسرت، یاد گذشته، دل تنگی، غم غربت، درد جدایی و هجران و... از شاخصه‌های نوستالژی است. یکی از شاعران بزرگ معاصر که در اشعار رمانتیک و نوستالژیک خویش، نمونه‌های قابل توجهی از نوستالژی عشق، هجران و حرمان دارد، مهدی حمیدی شیرازی (۱۳۶۵-۱۲۹۳ خورشیدی) است. در این مقاله تلاش شده است با تکیه بر عنصر تمثیل و شواهد تمثیلی، نوستالژی عشق و هجران معشوق در یکی از اشعار زیبای حمیدی شیرازی مورد بررسی و تحلیل قرارگیرد.

واژه‌های کلیدی: نوستالژی، تمثیل، عشق، حسرت، حمیدی شیرازی

*تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۵/۳ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۸/۱۴

۱- پست الکترونیک: hayati6388@yahoo.com

۲- پست الکترونیک نویسنده مسؤول: a-dehghan@iaut.ac.ir

۳- پست الکترونیک: sahkazerooni@yahoo.com

مقدمه

شعر نوستالژیک غم و اندوه و حسرتِ نهفته در بطن خود را به خواننده یا شنونده القا می‌کند و البته در پاره‌ای موارد می‌تواند تداعی‌کننده فزاینده‌ای از خوشی و شادی در گذشته هم باشد و در نوع خود، طرفداران و علاقه‌مندان فراوانی دارد. در اشعاری که بر مبنای نوستالژی حسرت و دروغ، شکل می‌گیرند، چربش و جوه غم و اندوه بر جنبه‌های شادی و نشاط، محسوس و غالب است.

یکی از نمونه‌های شعر نوستالژیک، نوستالژی عشق است که مقوله‌های هجران معشوق و حرمان و بی‌نصیبی از عشق دلدار را در بر می‌گیرد.

یکی از کسانی که در زمینه شعر نوستالژی عشق و هجران، آثار ماندگار و قابل توجهی از خود به جا گذاشته است، شاعر خوش ذوق و توانمند شیرازی، مهدی حمیدی است. وی به سال ۱۲۹۳ شمسی در شیراز به دنیا آمد و در ۲۳ تیرماه ۱۳۶۵ درگذشت (برای اطلاع بیشتر نگ - خلیلی، ۱۳۸۷: ۱۵۳-۱۴۸).

آثار قلمی او شامل نظم و نثر، تألیفات و ترجمه می‌باشد. دفاتر شعری وی شامل شکوفه‌ها (۱۳۱۷ خورشیدی)، پس از یک سال (۱۳۱۹)، سال‌های سیاه (۱۳۲۵) و اشک معشوق (۱۳۲۰) است. حمیدی آثار متعددی نیز در زمینه نثر دارد که از مهم‌ترین آن‌ها "عشق در به در" در سه جلد است. (نگ - همان: ۲۵-۲۳).

در مجموع؛ «حمیدی، شاعر تغزل و عشق است. روحیه رمانتیکی همچون ابری است که بر آسمان همه اشعار او سایه افکنده و به هر کجا رو کنی، پاره‌ای از این ابر، در برابرت پدیدار می‌شود.» (زرقانی، ۱۳۸۳: ۲۷۶). ادیب نامدار غلامحسین یوسفی می‌نویسد: «آنچه حمیدی در باب عشق سروده به شعر دیگران نمی‌ماند. مصداق بارز شعر لیریک است و تصویری تمام از عوالم و عواطف شخصی؛ و چون آواز روح است اصالت دارد.» (یوسفی، ۱۳۷۱: ۶۱۷).

آنچه که در این مقاله به آن پرداخته شده، بررسی نوستالژی عشق در یکی از چهارپاره‌های زیبای حمیدی شیرازی به نام "فعل طلا" بر مبنای تمثیل و ضرب‌المثل است، که به رغم گذشت حدود سیزده سال، مرتبط با یکی از عشق‌های ناکامش سروده که به تمامی،

حسرت‌آمیز و اندوهگنانه است.

لازم به توضیح است که در شرح و تحلیل و بررسی نوستالژی در این شعر زیبا؛ تلاش شده است تا به منظور جذابیت گفتار و بیان مطلوب‌تر مطالب، به فراخور حال، عناصر و شواهد تمثیلی نیز مورد استفاده قرار گیرد.

ذکر این نکته ضروری است که با توجه به پیشینه تحقیق در باره نوستالژی، نوستالژی عشق در اشعار شاعرانی مانند: نیما یوشیج، اخوان ثالث، حمید مصدق و شهریار به اجمال مورد بررسی قرار گرفته، اما در خصوص اشعار حمیدی شیرازی تاکنون موردی مشاهده نشده است.

مبانی نظری مفهوم نوستالژی

«نوستالژی (nostalgia) واژه‌ای فرانسوی است که از دو زیرساخت یونانی (nostos) به معنای بازگشت و (algos) به معنای درد و رنج گرفته شده است.» (شریفیان، ۱۳۸۵: ۳۵). در فرهنگ‌ها و کتب گوناگون، معانی و تعریف‌های نزدیکی از این واژه به چشم می‌خورد: غم غربت، درد دوری (آشوری، ۱۳۷۴)، دل تنگی، فراق، درد جدایی، حسرت گذشته (آریان پورکاشانی، ۱۳۷۸)، دل تنگی به سبب دوری از وطن یا دل تنگی حاصل از یادآوری گذشته‌های درخشان یا تلخ و شیرین (انوری، ۱۳۸۱)، حسرت گذشته، میل به بازگشت به خانه و کاشانه، (پورافکاری، ۱۳۷۳)، یاد و دروغ، غم غربت (جعفری، ۱۳۸۳)، حسرت گذشته، یاد گذشته، غم غربت، هوای وطن (حوشناس و همکاران، ۱۳۸۱). باید گفت «در کتاب‌های علمی و تاریخی، نشانی از واژه نوستالژی وجود ندارد؛ زیرا نوستالژی از روان‌شناسی وارد ادبیات شده است. نخستین بار ژوهانس هوفر (Juhans Hufer) - پزشک سویسی - در مقاله‌ای که برای توصیف حالات روحی دو بیمار منتشر کرد، این واژه را به کار برد. این واژه، با گذشت ۵۰ سال، رفته رفته وارد دنیای ادبیات شد.» (حجازی و کریمی، ۱۳۹۰: ۷).

«نوستالژی که از روان‌شناسی وارد ادبیات شده در بررسی‌های ادبی به شیوه‌ای از نگارش گفته می‌شود که بر پایه آن، شاعر یا نویسنده در سروده‌ها یا نوشته‌های خویش، گذشته‌ای را که در نظر دارد یا سرزمینی که یادهايش را در دل دارد، حسرت‌آمیزانه و دردآلود ترسیم [می‌کند]

انواع نوستالژی با رویکرد گذشته‌گرایی در شعر

در پژوهش‌هایی که به عنوان پیشینه بررسی نوستالژی در شعر برخی از شاعران معاصر به چاپ رسیده است، تقسیم‌بندی‌های گوناگونی از نوستالژی دیده می‌شود. مانند نوستالژی وطن و زادگاه، نوستالژی گذر عمر، نوستالژی رنج و اندوه، نوستالژی مرگ و فقدان نیاکان و بستگان و دوستان و یاد آن‌ها، و نوستالژی عشق.

درون‌مایه تمام نوستالژی‌ها غم و اندوه و حسرت و تداعی گذشته‌ای خوش و شیرین در زمان‌های دور یا نزدیکی است که آدمی آن را از دست داده و در شرایط نامطلوب و غیر دل‌خواهی به سر می‌برد. گریزی به افتخارات، سربلندی‌ها، جایگاه و موقعیت‌های مناسب و ایده‌آل فردی یا اجتماعی که به هر دلیل، از دست رفته است، و نیز زوال نعمت نوجوانی و جوانی، و تکریم یاد عزیزانی که از دنیا رفته‌اند، و نیز مرور هجران معشوق و شکوه و گلایه ناشی از حرمان و بی‌نصیبی از عشق دلدار، از دیگر شاخصه‌های انواع گوناگون نوستالژی است.

در ادامه، پس از مرور تعاریفی مختصر از عناصر مثل و تمثیل؛ به بررسی، شرح و تحلیل فشرده‌ای از نوستالژی عشق در چهارپاره "قفل طلا"ی حمیدی شیرازی با بهره‌گیری از تمثیل و شواهد تمثیلی پرداخته خواهد شد.

تمثیل

یکی از عناصر کارآمد و به عبارتی، یکی از تأثیرگذارترین ابزارهای مبحث بیان، "تمثیل" و استفاده از شواهد تمثیلی است، و در کتب گوناگون، معانی و تعاریف مشابه و نزدیک به هم از این عناصر صورت گرفته است، که برای نمونه مواردی مختصر از آن‌ها بیان خواهد شد.

«تمثیل (allegory) عبارت است از ارائه دادن یک موضوع، تحت صورت ظاهر موضوع دیگر. این اصطلاح به عنوان یک طرز و شیوه ادبی عبارت است از بیان یک عقیده و یا یک

موضوع نه از طریق بیان مستقیم بلکه در لباس و هیئت یک حکایت ساختگی که با موضوع و فکر اصلی از طریق قیاس، قابل مقایسه و تطبیق باشد. این تعریف با معنی لغوی الگوری (طور دیگر سخن گفتن) موافق است.» (پورنامداریان، ۱۳۸۹: ۱۴۳).

در خصوص رابطه مثل و تمثیل، در مقاله "تمثیل و ادبیات تمثیلی"، به نقل از لغت‌نامه دهخدا آمده است: «در تشبیه علاقه شباهت چون میان دو جمله باشد آن را تمثیل گویند و چون تشبیه مزبور، فاش و شایع بود آن را مثل خوانند.» (حسینی کازرونی، ۱۳۹۴: ۱۸).

بررسی، شرح و تحلیل نوستالژی عشق در چهارپاره "فلفل طلا"ی حمیدی شیرازی با

تکیه بر تمثیل و شواهد تمثیلی

در ابتدا خالی از لطف نیست که به کلیت موضوع اشعار نوستالژیک حمیدی شیرازی و عشق معروف وی به طور فشرده و مجمل اشاره شود. در حد فاصل اواخر سال ۱۳۱۸ (سال به هم خوردن رابطه حمیدی و عشق معروفش) و اواخر سال ۱۳۳۱ (سال سرودن چهارپاره فلفل طلا)، طبق قراین و شواهد، میزان دل‌بستگی حمیدی به معشوق بی‌وفا، اگر چه اوج و فرود داشته، اما هرگز به نقطه صفر نرسیده است! اوج ماجرای این عشق‌ورزی در رمان مستند سه جلدی "عشق در به در" (۲۰-۱۳۱۹) و به موازات آن در مجموعه شعر "اشک معشوق" منعکس است. از آغاز مفارقت و هجران این عاشق و معشوق تا سال ۱۳۲۱ (ازدواج با بانو ناهید افخم) مهدی حمیدی اشعار عاشقانه سوزناک و حسرت‌آمیز فراوانی سرود که برخی از آن‌ها وجه نوستالژیک ندارند اما از تداوم و باقی ماندن عشق و دل‌دادگی او به معشوقش (منیژه یا فردی دیگر) حکایت می‌کنند، و البته از زیباترین شعرهای نوستالژیک وی می‌توان به مثنوی بلند "سرگذشت" اشاره کرد، که در اوایل سال ۱۳۲۱ خورشیدی سروده و با حسرت و اندوهی عمیق از فراق و هجران معشوقش سخن رانده است.

بعد از سرودن مسمط "طلوع ناهید" که در شهریور ۱۳۲۱ - پس از ازدواج با همسر دائمی‌اش ناهید افخم - تا سال ۱۳۲۹ که حمیدی سی و شش ساله و منیژه بیست و هفت ساله و مطلقه به طور اتفاقی و یا غیر اتفاقی! در یک کتاب‌فروشی در تهران پس از سال‌ها یکدیگر

را ملاقات کردند (نگ خلیلی، ۱۳۸۷: ۲۷۰)، حمیدی شیرازی به رغم داشتن زن و فرزند، عشق منیژه را از یاد نبرد، و پس از این ملاقات هم اشعار نوستالژیک بسیاری از جمله: غزل "پس از ده سال" و چهارپاره زیبای "الله شعر" را سرود. «پس از چند ملاقات متوالی، سرانجام به پیشنهاد منیژه قرار بر این شد که دیگر برای همیشه همدیگر را فراموش کنند» (با تصرف و تلخیص، نگ همان: ۲۷۵-۲۷۴)، که حمیدی البته به این عشق‌ورزی یک‌طرفه ادامه داد. چهارپاره مورد بحث ما (قفل طلا) و اشعار بسیار دیگر حاصل همین ایام است، تا اینکه منیژه با ازدواج دومش در سال ۱۳۳۲ خورشیدی^۱ (نگ همان: ۲۸۳)، باز هم حمیدی را عمیقاً آزرده خاطر ساخت که منجر به حسرت عمیق شاعر در مسمط "از دست رفته" سروده او آخر آذر همین سال، و گلایه شدید وی با سرودن غزل "آیت عذاب" در فروردین سال بعد شد. این شاعر همیشه عاشق، تا بعدها آنگونه که در غزل "سایه" (۱۳۳۶) و غزل جذاب و نوستالژیک "تصویر آرزو" که در سال ۱۳۳۸ در جریان معالجه‌اش در لندن سروده، و حتی تا ماه‌های آخر حیاتش، چنانکه در "شبه خاطرات" علی بهزادی به آن اشاره شده است (نگ همان: ۳۰۰-۲۹۹)، باز هم یاد و مهر معشوق دل‌ریا اما جفاکار خود را از دل بیرون نکرد.

چهارپاره نوستالژیک عاشقانه "قفل طلا"^۲ در اصل مشتمل بر سی بند و در سه فراز است که در تاریخ ۱۳۳۱/۱۱/۲۴ در تهران سروده شده، و حدود دو سوم ابیات آن، تداعی خاطره و نوستالژیک است. در این برهه از زندگی، مهدی حمیدی شیرازی هر چند که در کنار همسر مهربان با وقار و دختر و پسرش - نازنین و نوش‌یار - روزگار خوش و با نشاطی را سپری می‌کرد، و دو سال قبل (۱۳۲۹) در آخرین دیدار با عشق ناکامش (در ظاهر منیژه)، قرار بر این گذاشته بودند که از این به بعد رشته عاشقی و دل‌بستگی را از هم بگسلانند و دیگر به قول معروف جلوی یکدیگر «آفتابی نشوند»^۳، و به عبارتی؛ قطع رابطه کنند، اما دوستی و عشق یک‌طرفه حمیدی به دلدار، با ابزار مؤثر شعر ادامه یافت. چهارپاره "قفل طلا" یکی از این اشعار نوستالژیک فوق‌العاده زیبا و دل‌انگیز، و در عین حال، حسرت‌بار است. در این چهارپاره بلند سه قسمتی، حمیدی شیرازی با بهره‌گیری از عنصر پویا، متنفذ، ناآرام

و زیباپرست "خیال"، لحظات ماندگار و شیرین عشق‌ورزی‌های خود با معشوق فتان و دل‌ربای خویش را فریاد می‌آورد، و به رغم گذشت افزون بر یک دهه هجران؛ و فراتر از آن، قرار قطع ارتباط همیشگی در یکی دو سال پیش، رفتار او مصداق این ضرب‌المثل است که باز هم «همان آتش است و همان کاسه!»^۴

حمیدی تحت هیچ شرایطی، دست‌بردار عشق ناکامش نیست! او از آن روزی که نتوانست به وصال معشوق دل‌ربای سنگین‌دلش برسد، سال‌های سال است که هرگز آرام و قرار ندارد و هیچ روز و شبی نبوده است که سیمای تابناک و منظر دل‌انگیز دلداری بی‌وفا در نظرش تجلی نکرده باشد! شاعر عاشق به رغم آن همه بی‌مهری و پیمان‌شکنی معشوق، و ازدواجش با فردی دیگر، باز هم نمی‌تواند او را فراموش کند، زیرا اعتقاد دارد بدون آن عشق آتشین، حال و روزی ندارد و به ظاهر زنده است! همچنان که در مطلع این چهارپاره می‌گوید:

سال‌ها می‌رود که روز و شبم جز به روی تو، دیده‌بانی نیست!
 زنده‌ام بی تو وین تو می‌دانی که مرا بی تو زندگانی نیست!

(حمیدی شیرازی، ۱۳۸۷: ۴۹۳)

جای بسی تعجب است که به رغم اینکه سایه حسادت‌ها و رشک‌های زنانه همسرش ناهید را بر این رابطه یک‌طرفه عاشقی احساس می‌کند، به مصداق ضرب‌المثل معروف، باز هم هر از گاهی «فیلش یاد هندوستان می‌کند».^۵

حمیدی طرب‌جوی شیدا دل، هر چند کار و گرفتاری‌های شغلی و تحصیلی دارد و از سوئی دیگر، همسر و فرزندانش فکر او را به خود معطوف می‌دارند، اما گاه و بی‌گاه در خیال عشق دلداری پیشین غوطه‌ور است و همواره قامت رعنا و پیکر سمن‌سای دلبر بی‌وفا در برابرش جلوه‌گر است و لاغیر!:

پیش من نیستی و دیده من، پیش خود ننگرد به جز تو تنی!
 لحظه‌ای از "تو"، "من" جدا نشود قصه کوتاه، من توام، تو منی!

(همان: همان صفحه)

اینکه حمیدی نشاطجوی همیشه عاشق، نتوانسته است معشوق زیباروی دل‌ربا را از یاد ببرد جای تعجب ندارد، بلکه تعجب‌آور اینجاست که بعد از بروز اختلاف بین او و معشوق، و بر هم خوردن رابطه عاشقی‌شان، مگر فراموش کرده است که در شعرهای نوستالژیک و حسرت-بار خود از جمله در ترکیب‌بند "مرغ پریده"، معشوق جفاجو را در حالی که به همسری فردی دیگر درآمده، چنین به باد شدیدترین انتقادات و تندترین ناسزاها گرفته بود؟:

گر گل و گوهر شود، دیگر گل و گوهر نخواهم

گر می و شکر شود، دیگر می و شکر نخواهم!

دلبر سیمین برا! گفتم تو دلدار من استی

در دلم جای تو خالی، من تو را دیگر نخواهم!

گریه کردی، ناله کردی، اشک در پایم فشاندی

جز تو گفتمی کس نجویم، جز تو کس دلبر نخواهم...

من چه دانستم تو یار خلق و هرجایی نگاری،

تا بدانم زین سپس از دیو، اسکندر نخواهم!

حیف بود از من که تا هستم نگار من تو باشی!

چون بمیرم، از پی من یادگار من تو باشی!

(همان: ۱۲۷)

و یا بدتر از آن، مگر به یاد ندارد که در فروردین ماه ۱۳۲۰ در مسقط نوستالژیک و حسرت‌آمیز "ارمغان ری" چطور همه چیز را نادیده گرفت و آن گونه بر معشوق و شوهر او تاخت؟! صرف نظر از گزندگی و ناروا بودن این اشعار، آیا عاشق شکست‌خورده نمی‌داند که بر مبنای تمثیل معروف «آنچه بر خود نمی‌پسندد نباید بر دیگران پسندد»^۱؟! و آیا نمی‌داند که به قول بانو پروین اعتصامی؛ «سختی کشی ز دهر چو سختی دهی به خلق»؟ (اعتصامی، ۱۳۵۵: ۱۶۸)، و نیز آیا نمی‌داند که طبق مثل سایر "همای اصفهانی"؛ مردم‌آزاری، کاری بسیار بد و گناهی بس بزرگ است؟!:

«می بخور، منبر بسوزان، آتش اندر خرقة زن

ساکن می خانه باش و، مردم آزاری مکن!»^۷

حال، پس از گذشت افزون بر ده سال از سرودن آن اشعار تند و آزاردهنده، وقتی در چهارپاره خاطره‌انگیز و حسرت‌آمیز "فقل طلا"، ادعا می‌کند که لحظه‌ای از یاد معشوق جدا نبوده است و خود و او را "یکی" می‌داند؛ به این نمی‌اندیشد که آیا بهتر نبود سنجیده‌تر و نرم‌تر درد دل‌ها و غم و اندوه‌هایش را با معشوق دل‌نواز مطرح می‌کرد تا حرف‌هایش در آن روزها، ادعاهای عاشقانه امروزش را زیر سؤال نبرد؟! و آیا بهتر نبود که حمیدی به مصداق مثل معروف، «دندان روی جگر می‌گذاشت»^۸ و به حرمت آن همه دل‌دادگی‌ها و عشق‌ورزی‌های چندین ساله‌شان، قلب معشوقی را که دیگر برای او به اصطلاح؛ حکم «روغن ریخته»^۹ داشت، و در واقع، به کام دیگری شده بود، چنین به درد نمی‌آورد و سخت آزرده‌خاطرش نمی‌کرد؟! تداعی عشق‌ورزی‌ها و لحظات فرح‌بخش با آن دلبر ماه‌سیما؛ پس از سال‌ها، برای او همچنان نوعی زندگی است، و خیال جذاب معشوق که به ویژه از غروب‌ها تا سپیده صبح، ره‌ایش نمی‌کند. خیالی که برابر با عین وجود معشوق است!:

اینکه همراه شب رسید ز راه، پیش من تادم سپیده دم است
هر شب این جاست، هر سحر این جاست، این تویی، این چه چیزش از تو کم است؟!
(حمیدی شیرازی، ۱۳۸۷: ۴۹۳)

همان خیال شاد و سرمستی که لبخند بر لب سر می‌رسد و لحظات آرام عاشق را بر می‌آشوبد! تصورات شیرین و تداعی دل‌انگیز از خاطرات خوش دو دل‌داده، و باز نمودِ ناز و غمزه‌های دلبرانه و ادا و اطوارهای رایج معشوقانه دلدار، با وجود هجرانی طولانی و فراقی همیشگی، ذهن شاعر عاشق را سخت به خود مشغول می‌نماید:

می‌کشد همچو کودکان از دست، مست و خندان، کتاب‌هایم را
می‌زند همچو موی خود بر هم، - خواب اگر بود - خواب‌هایم را!
(همان: ۴۹۴)

و چه دل‌انگیز است نوستالژی و تداعی اوقات خوش و شیرین با دلبری که مثل صبحگاهان اول بهار، طرب‌آگین بود و وجودش باغی از گل‌های معطر بهاری! برای شاعر عاشق، انگار همین امروز بود که آن ماه‌روی نازنین، سرمست و شادمان، و با آن تبسم‌ها و خنده‌های دلبرانه-اش او را از عشق سرشار می‌ساخت:

مست، خوش بوی، شادمان، خندان همچو در فرودین سپیده دمی!
بوستانی شکفته، شادی بخش دیده از ابر نوبهار، نمی!
(همان: همان صفحه)

و تداعی فریبایی جسم لطیف دلدار که مثل ماه پرتوفاشان بود، و دل‌انگیزی لب‌هایش که مانند غنچه گل سرخ در پگاه بهاری جلوه‌گری می‌کرد:

تافت زان سان که پشت ابر تُّک، ماه تابد - تنش ز پیره‌نش!
وا شد اما چنانکه غنچه سرخ، وا شود نرم، صبحدم - دهنش!
(همان: همان صفحه)

البته وقتی شاعر عاشق پیشه طرب‌جو با وجود داشتن همسر و اولاد، هنوز سرمست آن ایام خوش و وصف ناپذیر عشق‌ورزی‌هایش با معشوق فتان سرو اندام است، باید تا حدی هم به او حق داد که گاه و بی‌گاه، با تداعی آن روزگار سرشار از عشق و نشاط، «دهانش آب بیفتد»^{۱۰} و اینگونه اشعاری نوستالژیک بسراید، اما به رغم اینکه معشوق (به زعم او بی‌وفا و جفاجو) ازدواج کرده و صاحب فرزندان شده، حال او با این ابراز عشق‌ها و دل‌دادگی‌های پایان‌ناپذیر به معشوق، طبق مثل معروف، آیا «بذر در شوره‌زار نمی‌پاشد»^{۱۱}؟! آیا نباید یکی به او بگوید: عاشق جان! «خواهان کسی باش که خواهان تو باشد»^{۱۲}؟! و آیا او نباید به این اصل توجه داشته باشد که «باید برای کسی بمیرد که طرف مقابل لاقبل برای او تب کند»^{۱۳}!

در کنار تداعی لحظات فراموش نشدنی عشق‌ورزی‌ها، حمیدی هنوز هم جفاکاری و نقض عهد معشوق خوب‌رو را از یاد نبرده است. انگار همین دیروز بود، آن سال‌های دور که وقتی معشوق فریبا در پاسخ به اتهام تقصیر و سهل‌انگاری از سوی عاشق، خواست موارد تقصیر و

گناهکاری خویش را بداند، او به جهت اینکه دلدارش رنجیده خاطر نشود، خود را گناهکار دانست، ولی معشوق را هم بی گناه ندانست!

گفت: آخر گناه من؟!... گفتم: هر چه خواهی، ولی نه گردن تو!

گفت: زانها یکی بگو به مثل گفتم آن یک: نگاه کردن تو!

(همان: ۴۹۵)

و چه نوستالژی حسرت آوری است تداعیِ ناز و عشوه‌ای که در لبخندهای دل‌انگیز معشوق و در سر تا پای او متجلی بود! نوستالژی آن زیبایی و فریابی عمیقی که در چهره جَدَّاب و دل‌ریا جلوه‌گر بود و هر کسی با دیدن جمال آن ماه‌رخسار، عنان اختیار خویش را از کف می‌داد، و فتنه‌انگیزی و افسونی که از سپیدی گردن بلورین و خرمن گیسوان پریشانش بر می‌خاست؛ و رعنائی و فریبندگی ویران‌گری که صبوری کوه هم به قول معروف، در برابرش «کم می‌آورد»^۴؛ جان شاعر همیشه عاشق را با چالش‌هایی دشوار مواجه می‌ساخت:

باز خندید، خنده‌اش هرگز، این همه مستی و فریب نداشت!

خنده‌اش، گردنش، رُخش، مویش هر که جز من، دمی شکیب نداشت!

(همان: ۴۹۶)

و باز هم تداعی لحظات و اوقات ناخوشایند در روابط عاشقانه او با دلدار خویش، انگار همین امروز بود، آن هنگام که معشوق در برابر گلایه‌های عاشق گفت: "تنها تو نیستی که عاشق و دل‌داده من هستی"، او اندوهگین و رنجیده خاطر شد و از این حرف بسیار ناراحت!

گفت: بهر چه آمدم؟ گفتم: تا بگریی به رنج بردن من!

گفت: برعکس... گفتمش: ناچار، تا بخندی به جان سپردن من!

گفت: این هر دو نیست، می‌دانی؟ جای دیدار بیش از این‌ها نیست

ور دل عاشقان بیاید جُست عاشق من، دل تو تنها نیست!

(همان: همان صفحه)

بر این اساس، هیچ چیز بازدارنده جولان اندیشه‌های عاشقانه حمیدی نیست. بیش از یک دهه است که «مرغ او یک پا دارد»^{۱۵} و حرف‌هایش همان حرف‌های مجنون‌وار همیشگی است، اما به کلی سرشار از حسرت و تداعی اندوه‌بار و نوستالژیک! یکی نیست در گیر و دار این دل‌دادگی‌های جان‌فرسا، به این عاشق بی‌قرارِ قلم به دست، بگوید: این چه دوست داشتنی است که معشوق را وقتی که براساس تمثیل معروف؛ «دست رد به سینه تو زده»^{۱۶}، هم بستایی و به اصطلاح «قربان صدقه‌اش بروی»^{۱۷}، و هم با زخم زبان زدن‌ها و تحقیر و سرزنش‌ها، کاری کنی که «آب خوش از گلویش پایین نرود»^{۱۸}!؟

کیست آن کس که عشق دشمن را، در دل خویش پرورد همه عمر؟!

با خیال بُتی - که جان‌فرساست - روز و شب راه بسپرد همه عمر؟!

(همان: ۴۹۷)

وقتی دوست و دلبر را به هر دلیل، دشمن خطاب کنی؛ آیا او نخواهد گفت: این چه طرز دوست داشتن و چه شیوه‌ای از عشق‌ورزی است که تو داری؟ تمثیل: «نه سرم را بشکن و نه گردو به دامنم بریز!»^{۱۹}

نمونه این عشق‌ورزی‌ها را دست‌کم در تاریخ ادب فارسی به صورت مکتوب و مدون سراغ نداریم. حبّ و بغض همزمان نسبت به معشوق، که در نوع خود از آن عشق‌ورزی‌های نوبرانه است! به عنوان نمونه؛ به رغم اینکه در بند اول "یادداشت‌های گلباز" که ضمیمه جلد سوم "عشق در به در" است، و پس از آن قطع رابطه عاشقانه ثریا^{۲۰} و گلباز^{۲۱}، و بعد از آن، ازدواج او با مردی دیگر، خطاب به "ثریای دل‌باز و بی‌وفا" آمده است که:

«می‌دانی که عشق سوزانی را که به تو داشته‌ام، تبدیل به انتقام شگفت‌انگیزی شده است؟!» (حمیدی شیرازی، ۱۳۲۰: ۱۵۹)، در بند آخر این یادداشت‌ها، تعجب‌آور و حیرت‌انگیز می‌گوید: «می‌دانی که هنوز تو را دوست می‌دارم؟» (همان: ۱۶۱).

نمونه‌هایی از رفتارهای متضاد در عشق‌ورزی‌های حمیدی که در کتاب "اشک معشوق" وی به وفور به چشم می‌خورد، در ادامه آورده می‌شود. از جمله در ترکیب بند "به اهریمن"

سروده دی ماه ۱۳۱۹:

منیژه نه ای! زآنکه در چه فکندی
به افسونگری‌ها چو من بیژنی را!...
برو دوستی گیر با دشمنانم
برانگیز بر خون من دشمنی را
تو بد نیستی، من گنه‌کار بودم
که با چون تو ماری وفادار بودم!

(همان: ۱۵۹)

یا در مسمط "تفسیر یک نامه" سروده اسفند ۱۳۲۴:

دختر مریم! اگر باغ گلی، خار منستی! گر مسیح مریمی، بند منی، دار منستی!
دشمن جان من و عمر من و یار منستی این عجب، ماه من و شاه من و مار منستی!
خود ندانستم چرا هم دوستی، هم دشمن من!
هم سلیمان منی‌ای شوخ، هم اهریمن من!

(همان: ۳۶۲-۳۶۱)

و سال‌ها بعد در غزل "آیت عذاب" سروده فروردین ۱۳۳۳:

...جز عشق ما و حسن توای آیت عذاب
کو آن بدایتی که ندارد نهایتی؟!
هرگز شبی نخفتم - داند خدای من -
آلا که با خیال تو کردم روایتی!

(همان: ۵۰۸)

و بازخوانی نمونه‌هایی از آن نوع اظهارنظرها و موضع‌گیری‌های عجیب عاشقانه، که تلفیقی از ترخم و تنفر است، در آثار عاشقانه‌ی منثور حمیدی نیز منعکس شده و دلیلی روشن بر مدعای ماست. در همان بخش کوتاه "یادداشت‌های گلباز" که در پایان جلد سوم "عشق در به در" ضمیمه شده، و شاعر آن را پس از اتمام تبعید یک ساله خانواده‌ی ثریا و بازگشت آن‌ها به شیراز، خطاب به معشوق بی‌وفا نگاشته، آمده است:

«می‌دانی که مرا و هر کس دیگر را هم حیف می‌آید که تو احمق نادان، بانوی آقای شیخ

زنگله پا^{۲۲} باشی؟! (حمیدی شیرازی، ۱۳۲۰:۱۶۰) و با اعتماد به نفس بالا و تبحتری عجیب، ثریا را با این پرسش تحقیر می‌کند که:

«می‌دانی که مثل تو، و از تو بهتر برای من فراوان است، و مثل من و از من بالاتر هرگز به دست تو نخواهد افتاد؟!» (همان: ۱۶۱)، که این امر چند سال بعد محقق شده، و در قصیده سرتاسر نوستالژیک و خاطره‌انگیز "آن شب‌ها و این روزها" در سروده شهریور ۱۳۲۵ - خورشیدی منعکس است:

...من بدین عاشق‌کشی‌ها جان بدو کردم نثار

او به قتل من کمر بست از دو چشم رهنش!

من به جای او گزین کردم از او بالاتری^{۲۳}

او به جای من که بگزیند که سنجد با منش؟! (حمیدی شیرازی، ۱۳۶۳:۱۹۲)

و در اواخر چهارپاره مورد بحث ما، چه نوستالژی غمگانه و طاقت‌فرسایی؛ که خیال دلدار را به خاطر جفاکاری‌ها و بی‌وفایی‌هایش به چالش کشیده است!:

هیچ می‌خواهی از نخستین روز، تاکنون، هر کجا مرا دیدی،

یادت اندازم و به یاد آرم، آنچه کردی و آنچه پوشیدی؟!...

(حمیدی شیرازی، ۱۳۸۷:۴۹۷)

و هنگامی که خیال دلربای معشوق، فایده این نوستالژی‌ها و تداعی خاطرات را از او جویا شد، حمیدی همیشه شیدا، یادآوری خاطرات و نوستالژی را مایه عمر آدمی دانست:

گفت: حاصل؟... جواب دادم هیچ آدمیزاد، زنده از یاد است

یاد... - نزدیک‌تر بیا و ببین - شیشه عمر آدمیزاد است!...

(همان: همان صفحه)

و آنگاه که خیال فتنه‌انگیز دلبر به او نزدیک شد تا شیشه عمر عاشق را ببیند و با تحیر و

ناباوری، ادعای او را بررسی کرد؛ عاشق مجنون، با حسرتی عمیق، درد دل بی‌درمان خود را به معشوق محبوب تفهیم کرد تا بداند بی او چه‌ها که نکشیده است!:

گفت: کو؟ بازکن بینم چیست	شیشه عمر و زندگانی تو!
خانه میز چون تواند بود	خانه مستی و جوانی تو؟!
گفتم: افسوس! روزگاری بود	جای عشق من و جوانی من
گفت: امروز نیست؟ گفتم: هست	قبر عشق است و زندگانی من!

(همان: ۴۹۸)

و در نهایت، در فراز سوم این چهارپاره نوستالژیک بلند؛ با اتمام شبی دیرپا- که طی آن خواب بر شاعر عاشق حرام شده بود- صبحگاه فرا رسیده است و شاعر به دشواری و جانکاهی شب گذشته اشاره می‌کند و از باقی ماندن یک نشان شبیه خاییدگی بر پشت دستش خبر می‌دهد و خاطر نشان می‌کند که این نشان و اثر، حاصل تماس پشت دست او با قفل طلایی است که بر دست‌بند معشوق بوده و سال‌ها قبل روی رختخواب عاشق بر جا مانده است!:

خسته‌ام، دوش تا سحر گویی،	اشک بر گونه‌ها دویده مرا
پشت دستم نشان دندانی است،	نرم، گویی بئی جویده مرا!
ریز - چون پشت ناخنی - بر من	مانده قفلی و قفل بند بلاست
گر عزیز است - زانکه تحفه اوست -	باز قفل است، گرچه قفل طلاست!

(همان: ۴۹۹)

نتیجه

رویکرد علاقه‌مندی و مطالعه اشعاری که بر مبنای نوستالژی سروده شده‌اند چیز تازه‌ای نیست و اشعاری با محتوای غم غربت و یاد وطن و زادگاه، یاد کودکی و نوجوانی، یادنیاکان، بستگان و دوستان، و به ویژه اشعاری با محتوای عشق و هجران و حرمان و بی‌نصیبی از عشق دلدار- اگرچه بدون بهره‌گیری از لفظ و اصطلاح نوستالژی- از دیر باز سروده شده و مورد

پسند خاص و عام بوده است. البته موضوعاتی از این قبیل بر مبنای نوستالژی تداعی خاطرات، در نیم قرن اخیر؛ فضای شعر معاصر را در بر گرفته، و شاعران برجسته‌ای همچون شهریار، فروغ فرخ‌زاد، رهی معیری، سیمین بهبهانی و مهدی حمیدی شیرازی و... در تمامی این مصادیق به ویژه نوستالژی عشق و هجران دلدار، آثار ارزشمند و جاودانه‌ای در گنجینه شعر و ادب فارسی به یادگار گذاشته‌اند.

از میان این شاعران بزرگ، مهدی حمیدی شیرازی با دست‌مایه چندین عشق ناکام - از جمله عشق معروفش منیژه - اشعار نوستالژیک فراوانی سروده، که به ویژه در مجموعه جاودانه "اشک معشوق" وی متجلی است.

در میان اشعار عاشقانه نوستالژیک حمیدی، چهارپاره زیبایی "قفل طلا" که افزون بر یک دهه پس از بر هم خوردن رابطه او با عشق معروفش سروده شده، بر مبنای یک نوستالژی سراسر حسرت‌آمیز و اندوهگنانه خلق گردیده است. در این چهارپاره مفصل؛ حمیدی همیشه عاشق، سرتاسر یک شب دیرپا و سخت‌گذر را با خیال فتنه‌انگیز دلدار فریبایش - که سال‌های سال هرگز دست از سر او بر نداشته - گذرانده است، و تمام اوصاف بلند و زیبایی و رعنائی کم نظیر او، و لحظات خوش و روح‌نواز عشق‌وزری با آن معشوق ماه سیما را با حسرت و اندوهی عمیق فریاد می‌آورد، و این شب را با یاد آن دلدار از کف رفته به صبح می‌رساند.

گفتنی است که حمیدی شیرازی به رغم داشتن همسر و سه فرزند، آن گونه که از آثارش معلوم است؛ تا سال‌های سال و حتی تا پایان عمر هم نتوانست عشق معروفش - منیژه - را فراموش کند، و از این رهگذر، آثار عاشقانه کم نظیری از خود بر جای گذاشت که مطالعه آن‌ها، جلابخش خاطر اهل ذوق و عشق و شیدایی بوده و خواهد بود. در مقاله‌ای که از نظر گذشت، سعی شد در امر بررسی و تبیین هرچه بهتر و گویاتر نوستالژی عشق در چهارپاره "قفل طلا"ی حمیدی، به فراخور حال، عنصر تمثیل و شواهد تمثیلی مورد استفاده قرار گیرد.

پی نوشت

۱. نویسنده "شبه خاطرات"، ازدواج دوم منیژه را سال ۱۳۳۳ قلمداد کرده است (نگ - خلیلی، ۱۳۸۷: ۲۸۳)، اما از قراین و شواهد برمی‌آید که این قضیه در اواسط ۱۳۳۲ اتفاق افتاده باشد.

۲. این قفل‌های ریز طلا برای اتصال دو سر دست بند و گردن بند به کار می‌رود. (توضیح شاعر).
۳. مأخوذ از ضرب‌المثل کنایی «آفتابی شدن»: خود را نشان دادن، آشکار شدن (انوری، ۱۳۸۳، ج ۱: ۳۲).
۴. در واقع، مثل اینکه «اوضاع بر همان قرار سابق است، [و] هیچ تغییری رخ نداده است.» (آذرلی، ۱۳۷۵: ۴۹۳).
۵. مأخوذ از ضرب‌المثل «فیل کسی یاد هندوستان کردن: به هوس گذشته‌های خوب و شیرین افتادن او» (انوری، ۱۳۸۳، ج ۲: ۱۱۷۰).
۶. نظیر بیتی از سعدی: «هر بد که به خود نمی‌پسندی / با کس مکن ای برادر من» (خرم‌ی، ۱۳۷۶: ۳۳۵)، و نظیر بیتی از مولوی: «و آنچه نپسندی به خود از نفع و ضرر / بر کسی مپسند هم ای بی‌هنر» (دهخدا، ۱۳۶۱، ج ۱: ۴۸).
۷. دهخدا، ۱۳۶۱، ج ۴: ۱۷۶۷.
۸. مأخوذ از ضرب‌المثل: «دندان روی جگر گذاشتن: به معنی درد و رنج خود را با شکیبایی تحمل کردن» (آذرلی، ۱۳۷۵: ۱۷۲).
۹. مأخوذ از ضرب‌المثل «روغن ریخته جمع نمی‌شود همانند: پول خرج شده در راه عاشقی به کیسه بر نمی‌گردد.» (آذرلی، ۱۳۷۵: ۱۹۱)، نیز ر.ک. (دهخدا، ۱۳۶۱، ج ۲: ۸۸۱).
۱۰. مأخوذ از ضرب‌المثل: «دهان کسی برای چیزی آب افتادن: از دیدن یا شنیدن محاسن کسی بدان اشتیاق پیدا کردن» (دهخدا، ۱۳۶۵، ج ۲: ۴۳۸).
۱۱. مأخوذ از ضرب‌المثل: «تخم در شوره افشاندن به معنای: رنجی نه در جای خویش بردن» (دهخدا، ۱۳۶۱، ج ۱: ۵۴۲).
۱۲. به مفهوم: «دوستی از دو طرف مناسب است.» (آذرلی، ۱۳۷۵: ۱۴۱) نظیر این ضرب‌المثل: «برای کسی بمیر که برایت تب کند.» (انوری، ۱۳۸۴، ج ۱: ۴۲۰)، نیز: ر.ک. (دهخدا، ۱۳۶۱، ج ۲: ۷۵۱).
۱۳. مأخوذ از ضرب‌المثل: «برای کسی بمیر که برایت تب کند: به کسی محبت و نیکی کن که ارزش آن را بداند.» (آذرلی، ۱۳۷۵: ۵۷)، نیز: ر.ک. (دهخدا، ۱۳۶۱، ج ۱: ۴۲۰).
۱۴. مأخوذ از ضرب‌المثل «کم آوردن: از عهده انجام کاری یا بیان موضوعی برنیامدن» (انوری، ۱۳۸۳، ج ۲: ۱۲۷۴).
۱۵. مأخوذ از ضرب‌المثل: «مرغ یک پا دارد: سر حرفش ایستاده است. از تصمیم خود بر نمی‌گردد.» (آذرلی، ۱۳۷۵: ۳۹۱).
۱۶. مأخوذ از ضرب‌المثل: «دست رد بر سینه کسی زدن: تقاضای کسی را رد کردن، خواهش و طلب کسی را نپذیرفتن» (آذرلی، ۱۳۷۵: ۱۶۳)، نیز: او یا درخواست او را نپذیرفتن» (انوری، ۱۳۸۳، ج ۱: ۶۰۹).

۱۷. مأخوذ از ضرب‌المثل: «قربان صدقه کسی رفتن: با کلمات مهربانانه نسبت به او اظهار محبت و علاقه شدید کردن» (انوری، ۱۳۸۳، ج ۲: ۱۱۸۸).
۱۸. مأخوذ از ضرب‌المثل «آب خوش (راحت، خنک) از گلوی کسی پایین رفتن: زندگی او به آرامش و بدون دردسر گذشتن» (انوری، ۱۳۸۲، ج ۱: ۲).
۱۹. «این مهر پس از آن قهر، بی ارزش است.» (دهخدا، ۱۳۶۱، ج ۴: ۱۸۵۰)، نیز: «نه آزارم بده و نه چنین مهربانی کن. این نوازش، پس از آن دعوا ارزشی ندارد.» (آذری، ۱۳۷۵: ۴۵۰).
۲۰. "ثریا" نام معشوق حمیدی (و شاید همان منیژه) بوده است.
۲۱. "گلباز" نام عاشق او (نماد شخصیت حمیدی شیرازی و بلکه خود وی) است.
۲۲. "شیخ زنگله پا" یا همان منصور پیشوا، نماد شخصیت "امامی" در اشک معشوق حمیدی شیرازی، و همان همسر نخست منیژه بوده است.
۲۳. اشاره به همسرش بانو "ناهید افخم" است که حمیدی حدود سه سال پس از ناکام ماندن عشق معروفش، با او ازدواج کرد.

منابع و مأخذ

۱. آریان‌پور کاشانی، منوچهر، (۱۳۷۸)، فرهنگ پیش رو آریان‌پور (انگلیسی - فارسی)، تهران: جهان رایانه، چ سیزدهم.
۲. آذری، غلامرضا، (۱۳۷۵)، ضرب‌المثل‌های مشهور ایران، تهران: ارغوان، چ ششم.
۳. آشوری، داریوش، (۱۳۷۴)، فرهنگ علوم انسانی (انگلیسی - فارسی)، تهران: مرکز.
۴. اعتصامی، پروین، (۱۳۵۵)، دیوان اشعار، تهران: چاپخانه محمد علی فردین، چ هفتم.
۵. انوری، حسن، (۱۳۸۱)، فرهنگ بزرگ سخن (۸ جلدی)، تهران: سخن.
۶. _____، (۱۳۸۲)، فرهنگ فشرده سخن (دوجلدی)، ج ۱، تهران: سخن.
۷. _____، (۱۳۸۳)، فرهنگ کنایات سخن (دوجلدی)، ج ۱ و ۲، تهران: سخن.
۸. _____، (۱۳۸۴)، فرهنگ امثال سخن (دوجلدی)، ج ۱، تهران: سخن.
۹. انوشه، حسن، (۱۳۷۶)، فرهنگ‌نامه ادبی فارسی، ج ۲، تهران: سازمان چاپ و انتشارات.
۱۰. پورافکاری، نصرت‌الله، (۱۳۷۳) فرهنگ جامع روان‌شناسی - روان‌پزشکی (انگلیسی - فارسی)، تهران: فرهنگ معاصر.
۱۱. پورنامداریان، تقی، (۱۳۸۹)، رمز و داستان‌های رمزی در ادب فارسی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چ هفتم.

۱۲. جعفری، محمدرضا، (۱۳۸۳)، فرهنگ کاربردی نشر نو، تهران: دانش یار.
۱۳. حق شناس، علی محمد و همکاران، (۱۳۸۱)، فرهنگ معاصر هزاره، ج ۳، تهران: فرهنگ معاصر، چ سوم.
۱۴. حمیدی شیرازی، مهدی، (۱۳۲۰)، عشق در به در، ج ۳، شیراز: چاپخانه موسوی.
۱۵. _____، (۱۳۶۳)، فنون شعر و کالبدهای پولادین آن، تهران: گلشایی.
۱۶. _____، (۱۳۸۷)، اشک معشوق، شیراز: نوید.
۱۷. خرّمی، حسین، (۱۳۷۶)، ضرب‌المثل‌های منظوم، قم: نشر خرّم.
۱۸. خلیلی، محمد، (۱۳۸۷)، شبی هم در آغوش دریا، تهران: سخن.
۱۹. دهخدا، علی اکبر، (۱۳۶۱)، مثال و حکم (چهار جلدی)، ج ۱ و ۲ و ۴، تهران: امیرکبیر، چ پنجم.
۲۰. _____، (۱۳۶۵)، لغت نامه دهخدا، ج ۲۴، چاپ؟، تهران: مؤسسه لغت نامه دهخدا.
۲۱. زرقانی، سید مهدی، (۱۳۸۳)، چشم‌انداز شعر معاصر ایران، تهران: ثالث.
۲۲. یوسفی، غلامحسین، (۱۳۷۱)، چشمه روشن، تهران: علمی، چ چهارم.
۲۳. حجازی، بهجت السادات و کریمی، اکبر، (۱۳۹۰)، «گونه‌ای از نوستالژی عارفانه در مثنوی مرداب‌ها و آب‌ها» (فصل‌نامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی)، سال هفتم، ش ۲۲، صص ۵۵-۳۱.
۲۴. حسینی کازرونی، سید احمد، (۱۳۹۴)، فصل‌نامه تحقیقات تعلیمی و غنایی زبان و ادب فارسی، شماره پیاپی ۲۳، بوشهر: دانشگاه آزاد اسلامی، صص ۲۴-۱۳.
۲۵. شریفیان، مهدی و تیموری، شریف، (۱۳۸۵)، «بررسی فرآیند نوستالژی در اشعار نیما یوشیج و مهدی اخوان ثالث»، کاوش‌نامه، دانشگاه یزد، سال هفتم، ش ۱۲، صص ۶۲-۳۳.